



کنکور در ایران قصه دور و درازی دارد. حالا

نزدیک به نیم قرن است انواع و اقسام آزمون‌های سراسری برای ورود به دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی برگزار می‌شود. برخی از آن به «سد کنکور» تعبیر کرده‌اند. برخی آن را لازم و ضروری می‌دانند و گروهی دیگر نظر به ایجاد تغییرات عمده در ساختار و اجرای کنکور دارند. حالا کنکور جدی‌ترین دغدغه نوجوانان است. از سال اول دبیرستان و سال انتخاب رشته، دانش آموزان برای دانشجو شدن به کنکور فکر می‌کنند. اگرچه توسعه نظام آموزش عالی در بعد کمیت و فراوانی زائدالوصف دانشگاه‌های آزاد و پیام نور و غیرانتفاعی، دانشجو شدن را آسان کرده است، اما کنکور هنوز اصلی‌ترین مسیر برای راهیابی به دانشگاه‌های مادر و مطرح کشور است. مسؤولان سازمان سنجش می‌گویند امروز کنکور در ۳–۲۲ کشور برگزار می‌شود و ایران به لحاظ اجرایی از کشورهای مشابهی مانند ترکیه، چین و ژاپن بالاتر است. دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی قبل از ایجاد سازمان سنجش دانشجویشانشان را به‌طور مستقل می‌پذیرفتند. آنها شرایط و ضوابطی را اعلام می‌کردند و داوطلبانی را که این شرایط را داشتند جذب می‌کردند. به همین دلیل گاهی اتفاق می‌افتاد یک فرد در چند دانشکده شرایط پذیرش پیدا می‌کرد. برخی دانشگاه‌ها در گروه‌های مختلف آموزشی نیز پذیرش دانشجو داشتند. افراد برای شرکت در آزمون دانشگاه مورد نظر باید به شهرستان‌ها و استان‌های مختلف می‌رفتند. حتی برای دریافت کارت ورود به جلسه نیز نیازمند سفر به محل دانشگاه بودند. این رفت و آمد و اقامت در آن شهر هزینه و مشکلات فراوانی به همراه داشت. زمانی هم که دانشگاه‌ها نتایج را اعلام می‌کردند، شاگردان ممتاز می‌توانستند در چند دانشگاه جاذب شوند اما باید در یک محل قبول می‌شدند. به همین خاطر ظرفیت‌ها خالی می‌ماند. این روند تا سال ۴۵ و ۴۶ ادامه داشت. در این سال‌ها گروهی از سوی وزارتخانه و شوروی دانشگاه‌ها مسؤولیت پیدا کردند امتحان چند دانشگاه را به‌طور متمرکز

برگزار کنند. این امتحانات برای چند دانشگاه بویژه دانشگاه‌های تهران برگزار شد. از این تاریخ به بعد وزارت علوم وقت برای سر و سامان دادن به امر پذیرش دانشجو، مرکزی را ایجاد کرد تا به‌طور اختصاصی برای پذیرش و معرفی دانشجو فعال شود. اساسنامه «سازمان سنجش کشور» که در آن زمان به نام «مرکز آزمون‌شناسی» شناخته می‌شد، سال ۱۳۴۷ تصویب شد. اولین آزمون سراسری سال ۱۳۴۸ برگزار شد. البته در این آزمون سراسری دانشگاه‌های محدودی شرکت کردند. برخی دانشگاه‌ها از جمله دانشگاه شیراز و صنعتی شریف و بسیاری از دانشگاه‌های دیگر جزو این دانشگاه‌ها نبودند. مرکز آزمون‌شناسی اولین کنکور سراسری را با ۴۷ هزار و ۷۷۳ داوطلب در سال ۴۸ برگزار کرد. داوطلبان با توجه به ویژگی‌هایی که اعلام کرده بودند از جمله نوع مدرک دیپلمشان می‌توانستند انتخاب‌های خودشان را انجام دهند. اولین آزمون، تقریباً مثل آزمون دکترای فعلی برگزار شد. دانشجوین در یک روال و زمان مشخصی به دانشگاه‌ها معرفی می‌شدند. این معرفی و عملکرد مرکز آزمون‌شناسی سبب شد در سال‌های بعد دانشگاه‌های بیشتری به مرکز آزمون‌شناسی اعتماد کنند و امر پذیرش دانشجو را به سازمان سنجش بسپارند. تا جایی که سال ۱۳۵۴ همه دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی و مراکزی که برای استخدام کارمند می‌گرفتند، تمایل داشتند از طریق مرکز آزمون‌شناسی متقاضیانشان را جذب کنند. از این رو ضرورت ایجاد می‌کرد تشکیلات وسیع‌تری به نام سازمان سنجش ایجاد شود.دکتر «حسین توکلی» باسابقه‌ترین مدیرسازمان سنجش چگونگی تشکیل این سازمان را اینطور روایت می‌کند: «سال ۵۰ من به برخی همکاران تشکیلات سازمان سنجش را طراحی و به راه انداختیم. سال ۵۴ سازمان سنجش تمام شرایط برای پذیرش دانشجو و پذیرش کارکنان و آزمون استخدامی را به انجام می‌رساند. این سازمان تا سال ۶۱ نیز به کار خود ادامه داد. از این سال به بعد سازمان به اداره‌کل گزینش دانشجو

تبدیل شد و در حوزه معاونت دانشجویی وزارت علوم به عنوان یک اداره‌کل فعالیت می‌کرد. پس از انقلاب فرهنگی موجبات شکل‌گیری این سازمان در سال ۱۳۶۷ فراهم شد و به تصویب رسید و در سال ۱۳۷۸ نیز این قانون مورد بازنگری قرار گرفت.» وی از چرایی برخی تغییرات در روند برگزاری آزمون‌های سراسری نیز می‌گوید: «همه ساله پس از برگزاری آزمون‌ها نتایج آنها ارزیابی شده و برنامه‌ریزی لازم برای سال بعد صورت می‌گرفت. به همین دلیل همواره شاهد تغییر در شیوه اجرایی و برگزاری آزمون هستیم. مثلاً زمانی آزمون‌های اختصاصی و عمومی برگزار می‌کردیم. در دوره‌ای تاثیر معدل امتحانات نهایی را داشتیم. حتی برخی سال‌ها معدل ضریب ۵ داشت. گاهی اوقات براساس گروه‌های آموزشی و آزمایشی این کار انجام می‌شد، گاهی اوقات هم در گروه‌های آزمایشی، زیرگروه‌های آزمایشی را نیز لحاظ می‌کردیم. اینها تغییراتی بود که هم‌ساله ایجاد می‌شد. به‌طوری که سال ۱۳۵۴ بحثی مطرح شد که چرا سازمان سنجش قصد دارد امتحان برگزار کند. آنها معتقد بودند بهتر است سازمان سنجش یک آزمون همگانی برگزار کند و کارنامه‌ی به شرکت‌کنندگان داده شود که شامل نمرات و معدل و رتبه داوطلب باشد. در آن سال پذیرش توسط خود دانشگاه‌ها انجام می‌شد. به عبارتی می‌توان گفت دانشگاه‌ها آزادی عمل بیشتری داشتند. از آنجا که سازمان معرفی نهایی دانشجوینان را انجام نمی‌داد، افراد می‌توانستند از چند دانشگاه پذیرش بگیرند. این طرح معایبی هم داشت از جمله اینکه هر داوطلب می‌توانست در یک دانشگاه ثبت‌نام کند پس دانشگاه‌ها باید لیست‌های چندین باره‌ای برای تکمیل ظرفیت اعلام می‌کردند. دیگر عیب آن سلیقه‌ای عمل شدن بود. کما اینکه ما شاهد این نوع شکایت‌ها نیز بودیم زیرا افرادی با وجود داشتن شرایط پذیرفته شدن در دانشگاه به دلایلی خاص جذب دانشگاه مورد نظر نمی‌شدند. به همین دلیل سال ۱۳۵۵ وزارت علوم تصمیم گرفت امر پذیرش و برگزاری آزمون بر عهده سازمان سنجش باشد. این روند تا قبل از انقلاب فرهنگی ادامه داشت. با شروع انقلاب فرهنگی در سال‌های ۵۹ و ۶۰ امر پذیرش دانشجو صورت نگرفت. اما سازمان سنجش در این دو سال کارنامه ارزی دانشجوین خارج از کشور را دایر کرد و اطلاعات را در اختیار حوزه معاونت دانشجویی قرار داد. حتی در این میان اقدام به صدور مجوزهای مسکن کردیم. انقلاب فرهنگی تاثیرات عمده‌ای بر روند پذیرش در دانشگاه‌ها گذاشت. موضوع سهمیه‌بندی- دگرگونی ارزشمندی که حاصل تلاش‌های انقلابی برای توزیع عدالت در فضای آموزشی بود- پس از انقلاب فرهنگی اتفاق افتاد.» آن‌طور که توکلی تعریف می‌کند، تا پیش از انقلاب فرهنگی همه شرکت‌کنندگان به شکل سهمیه آزاد

# کنکور هنوز جدی‌ترین مسیر برای رسیدن به دانشگاه است

# حذف تدریجی یک کنکور؟

- هادی قائم‌قاسمی**

شرکت می‌کردند. البته برای برخی استان‌ها مانند سیستان و بلوچستان ظرفیت ویژه‌ای در نظر گرفته شده بود اما از آنجا که همه امکانات آموزشی در کشور یکسان نبود، افراد مستعدی در سراسر کشور بودند که به‌خاطر داشتن محدودیت‌های آموزشی‌شان قادر به رقابت با دیگران نبودند. در انقلاب فرهنگی تدابیری برای این گروه از داوطلبان اندیشیده شد. این امکانات در ۵۴ پارامتر آمده بود. در ابتدا ما ۵ سهمیه منطقه‌ای داشتیم. به این ترتیب داوطلبان هر منطقه به نسبت جمعیتشان با خودشان رقابت می‌کردند. از سوی دیگر گزینش عادلانه‌ای نیز به عمل می‌آمد. این ۵ منطقه بعدها به ۳ منطقه تقلیل یافت. در سال‌های نخست، افراد براساس منطقه اخذ مدرک دیپلم دسته‌بندی می‌شدند. اما از آنجا که متوجه شدیم در این میان مهاجرت‌هایی نیز در سال‌های پایانی اخذ دیپلم به وجود می‌آمد، این زمان به ۳ سال آخر دوره متوسطه تغییر کرد. در چنین حالتی فردی بومی آن منطقه محسوب می‌شد که تمام دوره متوسطه در آن منطقه بوده باشد. ظرفیت پذیرش هم به نسبت جمعیت شهر توزیع می‌شد. خوشبختانه این امر سبب شد دانشجویان مستعد به دانشگاه‌ها راه پیدا کنند. گاهی اوقات نیز دانشجویان مستعدی از شهرستان‌ها در دانشگاه‌های خوب تهران قبول می‌شدند اما به‌خاطر دوری از خانواده دچار افت تحصیلی می‌شدند. برای این افراد سهمیه و گزینش بومی را مطرح کردیم. یعنی رشته‌های مختلف تحصیلی را با توجه به اینکه در کدام دانشگاه‌ها هستند به شکل بومی استانی در نظر می‌گرفتم. اجرای کنکور با فراز و نشیب‌های فراوانی به آنچه امروز اتفاق می‌افتد، رسیده‌است. روش‌های مختلفی در اجرای امتحانات به کار گرفته شده‌است. در دوره‌ای امتحانات دوم‌حله‌ای برگزار شده است. یک مرحله امتحانات تستی و عمومی گرفته شد و مرحله دوم تشریحی و تخصصی. هر یک از این راهکارها محاسن و معایب خاص خودش را داشت. مسؤولان سازمان سنجش براساس اطلاعاتی که در اختیار داشتند و با نگاه به شرایط موجود، این تغییرات را انجام می‌دادند. درباره دوم‌حله‌ای شدن، این تفکر وجود داشت که می‌توان با این شیوه داوطلبان مستعدتری را جذب کرد. شیوه اجرا نیز تستی در نظر گرفته شده بود زیرا این نوع امتحان در تمام دنیا نیز مرسوم است. چون به سختی ممکن بود از یک جمعیت زیاد امتحان تشریحی گرفت. از طرفی باید تست‌ها نیز معیارها و ویژگی‌های لازم را شامل روایی و پایایی تست می‌شود، می‌داشت. زمانی امکان داشت در باره امتحان تشریحی صحبت کرد که رقابتی نباشد و سرنوشت فردی بر سرنوشت دیگران تاثیر نگذارد زیرا شرایط و احوال تصحیح‌کننده برنمره امتحان تشریحی تاثیر بسزایی می‌گذارد. پس این شیوه ملاک خوبی برای امتحانی



هرچه بیشتر فریه و فربه‌تر کرده و از آن خون‌آشام مهیبت‌تری می‌ساخت، اقتصاد سیاسی پس آن بود. مقاطع دانشگاهی، مبنایی برای ارتقای شغلی و کسب منزلت‌های اعتباری بالاتر و مهم‌تر از همه، منافع بالاتر شد، از نسوی دیگر بنگاه‌های آموزش تست زدن و تستی شدن هم به دنبال منابع جدید ثروت بودند. وقتی مدرک‌گرایی بیانگر یک منبع مهم در نمایش و به رخ کشیدن سرمایه فرهنگی و نمادین شد، گذار از کنکور، آیین گذار به این مدارج بالاتر شد. پسوند یا پیشوند دکتر، به نامی جادویی تبدیل شد که هزاران نفر به هزاران مکر و حيله به دنبال کسب آن شدند. در نتیجه این فرآیندها، سندرم کنکور، کل نظام آموزش مقدماتی و آموزش عالی را در خود بلعید و آنها را در باتاقی از فروپاشی محتوایی فروربرد. از آنجا که نظام آموزشی به عنوان یک مناسک گذار قرار بود شهروند مطلوب را تربیت کرده و ارزش‌های جامعه را بازتولید و منتقل کند، به یک مناسک صوری و توخالی تربیت مبدل شد و هرچه بیشتر کیفیت، قربانی صورت و

تبدیل شد و در حوزه معاونت دانشجویی وزارت علوم به عنوان یک اداره‌کل فعالیت می‌کرد. پس از انقلاب فرهنگی موجبات شکل‌گیری این سازمان در سال ۱۳۶۷ فراهم شد و به تصویب رسید و در سال ۱۳۷۸ نیز این قانون مورد بازنگری قرار گرفت.»

وی از چرایی برخی تغییرات در روند برگزاری آزمون‌های سراسری نیز می‌گوید: «همه ساله پس از برگزاری آزمون‌ها نتایج آنها ارزیابی شده و برنامه‌ریزی لازم برای سال بعد صورت می‌گرفت. به همین دلیل همواره شاهد تغییر در شیوه اجرایی و برگزاری آزمون هستیم. مثلاً زمانی آزمون‌های اختصاصی و عمومی برگزار می‌کردیم. در دوره‌ای تاثیر معدل امتحانات نهایی را داشتیم. حتی برخی سال‌ها معدل ضریب ۵ داشت. گاهی اوقات براساس گروه‌های آموزشی و آزمایشی این کار انجام می‌شد، گاهی اوقات هم در گروه‌های آزمایشی، زیرگروه‌های آزمایشی را نیز لحاظ می‌کردیم. اینها تغییراتی بود که هم‌ساله ایجاد می‌شد. به‌طوری که سال ۱۳۵۴ بحثی مطرح شد که چرا سازمان سنجش قصد دارد امتحان برگزار کند. آنها معتقد بودند بهتر است سازمان سنجش یک آزمون همگانی برگزار کند و کارنامه‌ی به شرکت‌کنندگان داده شود که شامل نمرات و معدل و رتبه داوطلب باشد. در آن سال پذیرش توسط خود دانشگاه‌ها انجام می‌شد. به عبارتی می‌توان گفت دانشگاه‌ها آزادی عمل بیشتری داشتند. از آنجا که سازمان معرفی نهایی دانشجوینان را انجام نمی‌داد، افراد می‌توانستند از چند دانشگاه پذیرش بگیرند. این طرح معایبی هم داشت از جمله اینکه هر داوطلب می‌توانست در یک دانشگاه ثبت‌نام کند پس دانشگاه‌ها باید لیست‌های چندین باره‌ای برای تکمیل ظرفیت اعلام می‌کردند. دیگر عیب آن سلیقه‌ای عمل شدن بود. کما اینکه ما شاهد این نوع شکایت‌ها نیز بودیم زیرا افرادی با وجود داشتن شرایط پذیرفته شدن در دانشگاه به دلایلی خاص جذب دانشگاه مورد نظر نمی‌شدند. به همین دلیل سال ۱۳۵۵ وزارت علوم تصمیم گرفت امر پذیرش و برگزاری آزمون بر عهده سازمان سنجش باشد. این روند تا قبل از انقلاب فرهنگی ادامه داشت. با شروع انقلاب فرهنگی در سال‌های ۵۹ و ۶۰ امر پذیرش دانشجو صورت نگرفت. اما سازمان سنجش در این دو سال کارنامه ارزی دانشجوین خارج از کشور را دایر کرد و اطلاعات را در اختیار حوزه معاونت دانشجویی قرار داد. حتی در این میان اقدام به صدور مجوزهای مسکن کردیم. انقلاب فرهنگی تاثیرات عمده‌ای بر روند پذیرش در دانشگاه‌ها گذاشت. موضوع سهمیه‌بندی- دگرگونی ارزشمندی که حاصل تلاش‌های انقلابی برای توزیع عدالت در فضای آموزشی بود- پس از انقلاب فرهنگی اتفاق افتاد.» آن‌طور که توکلی تعریف می‌کند، تا پیش از انقلاب فرهنگی همه شرکت‌کنندگان به شکل سهمیه آزاد

دوشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۹۴

### قحطی بزرگ

**و اعتراف ژنرال‌های انگلیسی**

در سال‌های جنگ اول جهانی که ایران قربانی قحطی شد، بخش اعظم کشور تحت اشغال نظامیان انگلیسی بود ولی انگلیسی‌ها نه تنها هیچ اقدامی برای مبارزه با قحطی و کمک به مردم ایران نکردند، بلکه عملکرد آنها اوضاع را وخیم‌تر کرد و سبب مرگ میلیون‌ها نفر از ایرانیان شد. درست در زمانی که مردم ایران به دلیل قحطی نابود می‌شدند، ارتش بریتانیا مشغول خرید مقادیر عظیمی غله و مواد غذایی از بازار ایران بود و با این کار خود هم افزایش شدید قیمت مواد غذایی را سبب می‌شد و هم مردم ایران را از این مواد محروم می‌کرد. جالب‌تر اینکه انگلیسی‌ها مانع واردات مواد غذایی از آمریکا، هند و بین‌النهرین به ایران شدند. به علاوه، در زمان چنین قحطی عظیمی، انگلیسی‌ها از پرداخت پول درآمدهای نفتی ایران استسکاف می‌کردند. ژنرال دستنویل فرمانده نیروهای انگلیسی در شمال و غرب ایران در ۱۹۱۸ درباره قحطی در ایران چنین می‌نویسد: «شناسه‌های قحطی را در همان آغاز سفر به ایران در ژانویه با دیدن اجساد و افراد در حال مرگ با جاده‌ها، شاهد بودیم. از روستاهای نیمه ویران با ساکنان گرسنه عبور کردیم، اما هر چه گذشت اوضاع از بد به بدتر تغییر یافت و روشن بود این مصیبت تا فصل برداشت بعدی، یعنی تا حدود ۶ ماه بعد، افزایش می‌یابد.» دستنویل قحطی هولناک در همدان را این‌گونه ترسیم می‌کند: «شواهد قحطی هولناک بود. هر کس که قدمی در شهر می‌زد با آرزنده‌ترین مناظر روبه‌رو می‌شد. کسی نمی‌تواند این صحنه‌ها را تاب بیاورد. مردم می‌میرند و کسی نیست کمکی کند. گاه جسد آدم‌ها آنقدر کنار جاده‌ها – بی آنکه کسی نگاهی به آنها بیندازد – می‌ماند، تا آنکه از نیم لطمه به دیگران، دیگر چراه‌ای جز دفن آنها نباشد. در خیابان اصلی شهر از کنار جسد پسرک حدوداً ۹ ساله‌ای عبور کردم که روشن بود در همان روز مرده بود؛ صورتش مثل گل ولای پنهان شده بود و مردم از دو سویش به شکلی عادی عبور می‌کردند، گویی او هم یکی از مواقع عادی سسر راه است.» او از «فی‌تلفونی غیر عادی» مردم همدان می‌گوید و افشا می‌کند که «در جمعیت ۵۰ هزار نفری شهر، دستکم ۲۰ درصد از خانواده‌ها، ژنرال قحطی قرار داشتند و برای درصد بزرگی از آنها مرگ ناگزیر بود.» دستنویل مدعی بود که «ژوئتمندان همدان، سود کلاهی از فروش غله به انگلیسی‌ها نصیب‌شان شده بود اما میل نداشتند به برادران دینی فقیر خود کمک کنند تا زنده بمانند.» دستنویل به بیان صحنه‌ای از یک ماجرای نان سنگک می‌پردازد که به قول وی «گل تماشگران گرسنه به سوی پسرکی محروم می‌آوردند و آنچنان ازدحام می‌کنند که پسرک زیر دست‌پوای گرسنگان تا پای مرگ می‌رود.» دستنویل چنین می‌نویسد: «حشبه‌اندا اینگونه می‌شود. گفت. اما چرا بدگوی وحشی‌ها را کنیم؟» در ۱۸ مه ۱۹۱۸ ژنرال دستنویل از قزوین به همدان سفر کرده و سه توصیف زمین‌هایی می‌پردازد که با فرشی از گل‌های زیبای بهاری و لاشه‌های قربانیان قحطی پوشانده شده بودند: «بی‌بارین گل‌ها آنهایی بود که بر پام گذر سلطان‌بلاغ بودند؛ درست در نقطه‌ای که ما لاشه ۷ قربانی نگوینخت قحطی را یافتیم. از این دسته لاشه‌ها جای‌جای طول جاده قزوین همدان را پوشانده‌اند.» ژنرال دستنویل درباره اقدام انگلیس در خرید غله در ایران می‌نویسد: «در اثر خریدهای ما قیمت غله بالاتر رفت و هر افزایش جزئی به معنای مرگ بسیاری از افراد بود.» دولت ایران تلاش می‌کرد جلوی خرید منابع غذایی توسط انگلیسی‌ها را بگیرد. دستنویل می‌نویسد: «هن نه تنها می‌خواستیم نیازهای خود را تأمین کنیم، بلکه قصد داشتیم مقداری هم برای نیروهایی که باید سرانجام این جاده را طی می‌کردند، ذخیره کنیم اما اوضاع قحطی دست‌پوای مرا بسته بود. از سوی دیگر با مقاومت مقام‌های محلی روبه‌رو بودیم که از دولت تهران فرمان گرفته بودند تا مانع از دسترسی انگلیسی‌ها به هر گونه‌منبع غذایی شوند.» دستنویل افشا می‌کند که «انگلیسی‌ها مخفیانه تمام مخابرات میان حکومت تهران و حاکمان ولایات در غرب ایران را شنود می‌کردند. دولت ایران فرمان داده بود تمام مقاطعه‌کاران غله که به انگلیسی‌ها غله می‌فروختند باید دستگیر شوند. دستور اجرا شده بود اما بلافاصله دستنویل دولت بخت‌برگشته ایران را برای راهیانی آنها تحت فشار قرار داده بود.» ژنرال «سرریسی سایکس» نیز که فرماندهی نیروهای انگلیسی در جنوب ایران را در فاصله سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹ بر عهده داشت از جمله شاهدان عینی قحطی در ایران بوده‌است. سرریسی سایکس، در زمینه تبعات جنگ در شیراز چنین می‌نویسد: « همه به یک اندازه مغلوب جنبه هولناک و انفلوآنزای سال ۱۹۱۸ بودند که به نظر می‌رسید وخیم‌ترین شکل آن بوده است. در آغاز درنیافتیم که بیماری قرار است یک پنجم جمعیت را قتل‌عام کند. شیراز ۱۰ هزار نفر از جمعیت ۵۰ هزار نفری خود را از دست داده بود. مردم افتان‌وخیزان خود را به مسجد‌های رساندند تا در آنجا بمیرند.» سایکس اضافه می‌کند: «میزان شاعر انگلیسی‌ها و گیوگرد انفلوآنزا در میان نیروهای انگلیسی تنها ۲ درصد ولی در میان مردم شیراز بیش از ۱۸ درصد بود.»

**به نقل از: قحطی بزرگ، محمدقلی مجید، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی**

## آسیب‌شناسی کنکور و فروپاشی نظام‌های آموزشی

طی ۲ دهه اخیر در ایران به دلیل عدم تناسب و تقارن ظرفیت‌های دانشگاه با تقاضای مخاطبان، شاهد سیل بزرگی از متقاضیان دانشگاهی بودیم، متولدینی که موج جمعیتی نامتقارن و نامتعادلی را در هرم جمعیتی ایجاد کردند. این مسأله سبب شد کنکور به عنوان معیار کلیدی برای سنجش کیفیت لازم برای ورود به دانشگاه به یک مقوله محوری تبدیل شود. تمرکز کنکور بر مولفه‌های کمی و تستی، سبب شده بود کنکور بیش از آنکه به یک امر کیفی تبدیل شود، به یک مکانیسم کمی و مجموعه‌ای از مهارت‌های تست‌زنی تبدیل شود. محوریت کنکور در زندگی بخش اعظم دانش‌آموزان و نقش تعیین‌کننده آن در سرنوشت زندگی آنها به حدی وسعت یافت که می‌توان از «سندرم کنکور» در ناخودآگاه همه جوانان ایرانی تحصیلکرده صحبت کرد. این سندرم نهمین‌تفاقی کلیدی در گذارهای هویتی و تحولات سلسله‌مراتبی نوجوان و دانش‌آموز ایرانی بازی می‌کرد، بلکه به‌تدریج به یک شاه‌کلید مولفه‌های اصلی تعیین‌کننده در هویت او تبدیل شد. کنکور نه‌تنها یک مسأله آموزشی است، بلکه به‌تدریج به مسأله‌ای روانشناختی، خانوادگی، خویشاوندی و در لایه‌های عمیق به یک امر بنیادین در ساختارهای اقتصاد سیاسی و نظام‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی تبدیل شد. کنکور گذرگاه رسیدن به بسیاری از امتیازات و مناصب و موقعیت‌ها شد، به چیزهایی که به‌گونه‌ای فرهنگی به عنوان نیازهای ضروری برای ما تعریف شده بودند، برای ادوایج، کار و منزلت

اجتماعی به مدرک دانشگاهی نیاز هست، و هرچه مدرک بالاتری داشته باشید، امکان کسب منافع و امتیازات بالاتری را دارید. به همین دلیل هم بود که به‌تدریج برای جوان ایرانی، هرچه بوی موفقیت می‌داد، باید از طریق غول چراغ جادوی کنکور برآورده می‌شد. این اهمیت سندرم کنکور به‌گونه‌ای است که فرآیند گسترده‌ای را در ساختارهای خانوادگی و اقتصاد سیاسی کنکور ایجاد کرده، و مبین یک نزاع دائم میان ۲ نیروی متضاد است: از یکسو خانواده‌ها و خود فرد که به دنبال موفقیت در کنکور هستند و از سوی دیگر نهادهایی که از این نیاز حیاتی، می‌خواهند بیشترین نفع اقتصادی را ببرند. منازعه میان این ۲ تمایل، به گسترده‌تر شدن هرچه بیشتر این سندرم منجر شد. دولت‌ها هم در این میانه یکی به نعل و یکی به میخ می‌زدند. این سندرم یکه به‌طور ۴۰ ساعته عمر یک جوان را برای یک یا ۲ سال می‌گرفت. غول کنکور برای سیر و سیراب شدن، عمر جوان را می‌طلبد و سوءمدیریت‌های دولتی و سوءاستفاده‌های نهادهای کنکوری، سبب شده بود این سندرم بخش مهمی را در ناخودآگاه ایرانی پیدا کند، و تجربه کنکور جایی شد که شخصیت جوان ایرانی ساخته یا تخریب می‌شد. کنکور پل صراط کاذبی شد که هرکس مهارت تست‌زنی بالا یا ویژگی‌های روانشناختی برتری می‌داشت، می‌توانست به بهشت تخیلی و توهمی آن سوی آن برسد، در غیر این‌صورت وارد قعر جهنمی از سرکوفت‌ها و بی‌هویتی‌های بعد از پشت کنکور ماندن می‌شد.